

## فرهنگ مدرن و هژمونی جهانی - نقدی بر عوامل تقابل دولت آمریکا با جمهوری اسلامی ایران<sup>۱</sup>

### فرشید فریدونی

یکی از اصول سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران ظاهراً آمریکا ستیزی است که تاریخ چهل سال گذشته‌ی کشور را رقم می‌زند. به این صورت که اسلامیان از بدو خیزش سیاسی خود اهداف نظامی و منطقه‌ای مخصوصی را دنبال می‌کردند که در یک جهان دو قطبی و تحت شعار "نه شرقی، نه غربی، جمهوری اسلامی" مطرح می‌شد. هم‌اکنون کشمکش ایران با آمریکا ظاهراً به اوج خود رسیده است. به خصوص پس از خروج آمریکا از معاهده‌ی موسوم به "برجام" و "تحریم‌های حداکثری" دولت ترامپ بر علیه‌ی منافع و برخی از سران جمهوری اسلامی، خطر یک جنگ تمام‌عیار منطقه‌ای به مراتب جدی‌تر از گذشته گشته است. در حالی که سران جمهوری اسلامی خطر جنگ را انکار و ظاهراً از مذاکره با آمریکا امتناع می‌کنند، لیکن هم‌زمان سپاه پاسداران ضربه‌های محلکی را غیر مستقیم به منافع آمریکا و هم-پیمانانش در منطقه وارد می‌آورد. از جمله می‌توان از افزایش نفوذ نظامی و سیاسی جمهوری اسلامی در سوریه، لبنان، عراق، یمن و بمباران کنسول‌گری آمریکا در بصره و حملات موشکی به تأسیسات نفتی کنسرن آرامکو در بقیق و میدان نفتی حقل خریص در عربستان سعودی یاد کرد. هم‌زمان در کشورهایی مانند لبنان و عراق و هم‌چنین در یمن جنبش-هایی پدید آمده‌اند که قاطعانه نفوذ جمهوری اسلامی را به عقب می‌رانند. به همین صورت باید از "هفته‌ی خونین" آبان ماه امسال یاد کرد که پس از سه برابر شدن قیمت بنزین در ایران پدید آمد و ایدئولوژی و دستگاه ساختاری جمهوری اسلامی را متزلزل‌تر از گذشته ساخت.

تحت تأثیر اوضاع موجود سازمان‌های چپ و احزاب کمونیستی دشمنانه در برابر یک‌دیگر صف‌آرایی کرده‌اند. در این ارتباط می‌توان به طور کلی سه طیف متفاوت را از یک‌دیگر تمیز داد. طیف اول شامل بخش سنتی "جریان‌های چپ" می‌شود که هم‌چون گذشته معطوف به مبارزه‌ی ضد امپریالیستی و مدافع نظام جمهوری اسلامی است. طیف دوم بخشی از اتحادها و جریان‌های کمونیست را در بر می‌گیرد که اهداف سیاسی خود را در "سرنگونی انقلابی جمهوری اسلامی" و مخالفت با "رژیم چینج" امپریالیستی خلاصه کرده‌اند. طیف سوم مابقی جریان‌هایی را در بر می‌گیرد که به سرنگونی جمهوری اسلامی اولویت می‌دهند و مشکلی در همکاری با جریان‌های ارتجاعی و شبه فاشیست مانند: سلطنت‌طلبان، مجاهدین خلق و عوامل صهیونیستی و امپریالیستی نمی‌بینند. پیداست که تحت شرایط سیاسی موجود این پرسش نیز پدید می‌آید که دلیل تقابل دولت آمریکا با جمهوری اسلامی بر سر چیست و این کشمکش چه ارتباطی با جنبش کمونیستی و کارگری در ایران و منطقه دارد؟

از آن‌جا که به گفته‌ی مارکس "همیشه تحت تأثیر آگاهی تئوریک است که انرژی برای پراکسیس سیاسی آزاد می‌شود"، در نتیجه پاسخ این پرسش را نیز می‌توان در آن بحران تئوریک جستجو کرد که "مارکسیست‌های ایرانی" با آن

<sup>۱</sup> من مضمون این مقاله را در یک جلسه‌ی سخنرانی که از طریق "پاتوق کتاب اندیشه" و با همکاری "اتحادیه‌ی آموزش کارگران سوئد" (آ - ب - اف) در تاریخ ۱۴ ژوئن ۲۰۱۹ در شهر گوتنبرگ برگزار شد، ارائه کردم. این مقاله بخش مختصری از دو کتاب است که در سایت آرمان و اندیشه منتشر شده‌اند: مقایسه، فریدونی، فرشید (۲۰۰۶): تاریخ دین‌داری و فلسفه‌ی دولت‌مداری در ایران، در آرمان و اندیشه، جلد سوم، برلین، و فریدونی، فرشید (۲۰۰۷): نبرد تمدن‌ها یا بحران هژمونی؟ - نقدی بر سیاست اقتصادی آمریکا در خاورمیانه و ضرورت همبستگی و همکاری جهانی، در آرمان و اندیشه، جلد پنجم، برلین.

مواجهه بوده و هستند. با وجودی که آثار این بحران قبل از سرنگونی نظام شاهنشاهی به خوبی در واقعیت مشاهده می‌شد، اما پس از تشکیل نظام جمهوری اسلامی در کشور بود که رفته رفته برای برخی از جریان‌های کمونیست به درستی روشن شد. از جمله می‌توان از حملات تروریستی به کانون‌های مدرن اجتماعی و از جمله سینماهای کشور و زن ستیزی و ضدیت عریان اسلامیان با دگرباشان جنسیتی و ایرانیان بهایی، یهودی و مسیحی یاد کرد که البته نه پس از استقرار نظام جمهوری اسلامی در ایران، بلکه قبل از وقوع این فاجعه به خوبی در پراکسیس اجتماعی مشاهده می‌شد. با تمامی این وجود همه‌ی جریان‌های کمونیست، اسلام را در توهم خود یک دین پیشرو و ضد امپریالیست می‌خواندند و یا بدون کوچک‌ترین تردیدی به سلطه‌ی جماعت آخوندی تن می‌دادند و یا با وجود مخالفت ضمنی در جهت حفاظت از یک جبهه‌ی متحد ضد امپریالیستی سکوت می‌کردند.

سرچشمه‌ی آن آگاهی تئوریک که در دوران قیام بهمن بر ذهنیت تمامی فعالان سیاسی چپ و کمونیست مستولی بود و آثار مخرب آن تا هم اکنون نزد بسیاری از کمونیست‌های متحزب و منفرد نیز مشاهده می‌شود، ایدئولوژی مارکسیسم - لنینیسم است. این ایدئولوژی محصول آن تولیدات تئوریک بود که در اوایل صدهی گذشته جهت توجیه اهداف سیاسی و اقتصادی کشور شوروی پدید آمده و از طریق حزب توده در ایران ترویج می‌شد. مضمون آن یک درک تقلیل‌گرا و دترمینیستی از روند تاریخ است که از یک "حرکت ابژکتیو و اجتناب‌ناپذیر ماتریالیستی" به سوی سوسیالیسم گزارش می‌دهد. انگاری که از طریق توسعه‌ی زیربنای اقتصادی و با رشد نیروهای مولد یک آینده‌ی مثبت و دلپذیر در انتظار تمامی انسان‌ها است. به این ترتیب، ماتریالیسم دشمنانه در برابر ایده‌آلیسم مستقر می‌شود و تمامی عوامل سوبژکتیو یک جامعه، یعنی دین، فلسفه و ایدئولوژی ظاهری و بی‌اهمیت جلوه می‌کنند. پیداست، آن چیزی که ظاهری و بی‌اهمیت محسوب می‌شود، ضرورتی هم در شناخت و نقد آن نیز وجود ندارد. بنابراین ایدئولوژی مارکسیسم - لنینیسم از نقد کلیت دیالکتیکی و حرکت واقعی جامعه‌ی طبقاتی طفره می‌رود و با یک درک خشک ماتریالیستی، تضاد درون‌ذاتی حرکت سرمایه را به تناقض نیروهای مولد با مناسبات تولید تقلیل می‌دهد و استقرار سوسیالیسم و تشکیل دیکتاتوری پرولتاریا را فرجام محتوم زیست بشری می‌خواند. از این منظر، دیگر استقرار سوسیالیسم یک امکان و نتیجه‌ی خودآگاهی و اراده‌ی پرولتاریا به عنوان سوژه‌ی انقلابی نیست، دیگر نقد آگاهی تئوریک موجود، ترویج روش جامعه‌شناسی انتقادی و روشنگری و تکامل افق درون‌ذاتی جهت تشکیل یک نظم نوین ضرورتی ندارد، دیگر نبرد ایدئولوژیک با طبقه‌ی حاکم و تدارک تشکیلات مناسب اجتماعی ضروری به نظر نمی‌رسد، این‌جا سوژه با محمول (ابژه) جابجا می‌گردد و نقش سوژه‌ی انقلابی به "حزب تراز نوین" و به اصطلاح "پیشتاز پرولتاریا" محول می‌شود. انگاری که روند تاریخ الزاماً و به صورت مقدر و خود به خودی به سوی سوسیالیسم سمت می‌گیرد و مشکل تنها محدود به مسئله‌ی رهبری و مدیریت این حرکت ماتریالیستی می‌شود. پیداست که این‌جا منظور ایدئولوژی مارکسیسم - لنینیسم از سوسیالیسم همان تشکیل استبداد حزبی و اداره‌ی بوروکراتیک جامعه می‌باشد که تحت عنوان استالینیسم در کشور شوروی سابق متحقق شده است.<sup>۲</sup>

<sup>۲</sup> مقایسه، فریدونی، فرشید (۱۹۹۸): مارکس یا لنین؟ - نقدی بر آگاهی تئوریک و پراکسیس سیاسی بلشویسم، در آرمان و اندیشه، جلد یازدهم، صفحه‌ی ۴۵ ادامه، برلین

همان‌گونه که خواننده‌ی نقاد ملاحظه می‌کند، ما این‌جا با یک تصور دینی از روند تاریخ مواجه هستیم، زیرا این خصلت تمامی ادیان است که نتایج فعالیت انسان‌ها و آگاهی و اراده‌ی آن‌ها را در زندگی واقعی‌شان انکار کنند و آن‌ها را به انقیاد یک قدرت خارج از خویش و متافیزیکی در بیاورند. این‌جا دیگر هیچ فرقی ندارد که از قدرت الهی، قدرت مفهوم، قوانین ابژکتیو اجتماعی و اقتصادی و یا روند اجتناب‌ناپذیر تاریخ سخن به میان بیاید. به غیر از شکل دینی ایدئولوژی مارکسیسم - لنینیسم، آن با سه فرمول کلی و راه‌بردی نیز مجهز می‌شود که آن‌را به صورت یک فلسفه‌ی سیاسی در می‌آورد. این سه فرمول میان سال‌های ۱۹۲۱ تا ۱۹۲۲ میلادی و در کنگره‌های دوم تا چهارم کمینترن مدون شدند. یعنی همان دورانی که کشور شوروی تحت تعرض نظامی دولت‌های انگلستان و فرانسه قرار داشت و دولت بلشویستی به دنبال هم‌پیمان سیاسی در منطقه می‌گشت که از بیرون امنیت مرزهای کشور را تضمین و در درون قدرت سیاسی خود را تثبیت سازد. تا این زمان کمونیست‌ها تمایل به ناسیونالیسم و طرح مسائل ملی را به کلی مردود می‌خواندند، زیرا آن‌ها را موجب تفرقه‌ی پرولتاریا شمرده و با استناد به مانیفست کمونیستی اتحاد تمامی کارگران جهان را در نظر داشتند. برای اولین بار لنین میان "ناسیونالیسم ستم‌گر" و "ناسیونالیسم ستم‌دیده" تمیز داد و "ناسیونالیسم ستم‌دیده" را پیشرو و ضد امپریالیست خواند. به بیان دیگر، فلسفه‌ی سیاسی ایدئولوژی مارکسیسم - لنینیسم از طریق لنین و در تناقض با تئوری ماتریالیسم تاریخی - دیالکتیکی مارکس متکامل شده است.

این سه فرمول کلی و راه‌بردی که ایدئولوژی مارکسیسم - لنینیسم را تبدیل به یک فلسفه‌ی سیاسی می‌سازند، به این عبارت هستند: اول، مبارزه‌ی ضد امپریالیستی است که البته با همکاری کشور شوروی به عنوان سرکرده‌ی "اردوگاه سوسیالیستی" و در یک جهان دو قطبی به وقوع می‌پیوندد. این‌جا برای یادآوری یک رجوع اجمالی به تئوری امپریالیسم لنین ضروری است. به این صورت که وی "تئوری سرمایه‌ی مالی" را از هیلفردینگ وام گرفت و مدعی شد که ادغام سرمایه‌ی مالی با سرمایه‌ی صنعتی منجر به تشکیل کنسرن‌ها شده و سیاست خارجی کشورهای امپریالیستی را ضرورتاً به سوی جنگ و کشورگشایی جهت تقسیم مجدد جهان می‌راند. به این ترتیب، صدور سرمایه‌ی امپریالیستی به کشورهای مستعمره و کسب سود سرمایه‌ی فوق‌العاده در آن‌جا ممکن می‌شود، در حالی که انتقال ارزش به کشورهای امپریالیستی همواره از رشد نیروهای مولد در کشورهای مستعمره ممانعت می‌کند.<sup>۳</sup> دوم، ائتلاف سیاسی و تشکیل جبهه با بورژوازی ملی بر علیه بورژوازی کمپرادور است. به این معنی که بورژوازی ملی در برابر مالکین و سرمایه‌داران بزرگ و وابسته به امپریالیسم، انقلابی محسوب می‌شود، زیرا ظاهراً نه تنها استقلال ملی را تضمین می‌سازد، بلکه در نبرد با امپریالیسم و در جهت تحقق سیاست توسعه‌ی اقتصادی ضرورتاً به سوی همکاری سیاسی با "اردوگاه سوسیالیستی" سمت می‌گیرد. سوم، تشکیل جمهوری دموکراتیک خلق و تحقق "راه رشد غیر سرمایه‌داری" در کشورهای مستعمره و نیمه مستعمره است. البته این‌جا اصول "راه رشد غیر سرمایه‌داری" ارتباطی با تشکیل مالکیت اجتماعی و لغو کارمزدی و

<sup>۳</sup> Vgl. Lenin, W. I. (۱۹۷۰): Der Imperialismus als höchstes Stadiums des Kapitalismus, in: Ausgewählte Werke, Bd. I, S. ۷۶۳ff., Berlin

قانون ارزش ندارد و تنها به معنی قطع رابطه‌ی اقتصاد ملی با بازار جهانی امپریالیستی و همکاری سیاسی و اقتصادی با کشورهای "اردوگاه سوسیالیستی" در یک جهان دو قطبی است.<sup>۴</sup>

همان‌گونه که خواننده‌ی نقاد ملاحظه می‌کند، ایدئولوژی مارکسیسم - لنینیسم پیچیده‌ترین مسائل اقتصادی و معادلات سیاست جهانی را به عامیانه‌ترین شکل ممکنه‌ی آن‌ها در می‌آورد و از طریق ترویج یک روش تفکر ساده و سطحی از حرکت ماتریالیستی به اصطلاح "بژکتیو و اجتناب‌ناپذیر تاریخ به سوی سوسیالیسم" افکار عمومی فعالان جنبش کمونیستی را به انقیاد خود می‌کشد. با وجودی که این ایدئولوژی از طریق حزب توده در ایران ترویج می‌شد، اما در دوران قیام بهمن اصول فلسفه‌ی سیاسی آن‌را "خط دو" (سازمان چریک‌های فدایی خلق)، "خط سه" (سازمان پیکار، مائوئیست‌ها) و هم‌چنین سازمان‌های تروتسکیست دنبال می‌کردند. دلیل دشمنی آن‌ها با حزب توده بر سر استالینیسم و تحلیل مباحث کنگره‌ی ۲۰ حزب کمونیست شوروی بود. در حالی که حزب توده ستون پنجم شوروی در ایران محسوب می‌شد و تروتسکیست‌ها تصرف قدرت بلامنازعه‌ی استالین در کمیته‌ی مرکزی حزب کمونیست را مشابه با پیروزی ضد انقلاب در شوروی می‌خواندند، "خط دو" سیاست "استالین زدایی" حزب کمونیست شوروی را محکوم به اپورتونیسم و رویزیونیسم می‌کرد و "خط سه" شوروی را یک کشور سوسیال امپریالیستی می‌خواند.

هم اکنون حدود چهل سال است که فعالان جنبش کمونیستی ایران عواقب ایدئولوژی مارکسیسم - لنینیسم را در پراکسیس سیاسی تجربه کرده و می‌کنند. آن‌ها تجربه کردند که دشمنی اسلامیان با شاه به معنی دوستی با آن‌ها نبود. به این معنی که نه "دشمن دشمن من، ضرورتاً دوست من است" و نه همراه با جریان‌های ارتجاعی می‌توان به اهداف جنبش کمونیستی - کارگری دست یافت. به بیان دیگر، فعالیت سیاسی در پرتو ایدئولوژی مارکسیسم - لنینیسم باعث ضعف نیروهای چپ در ایران شد و تنها از این طریق بود که جریان فوق ارتجاعی اسلامی قیام بهمن را مصادره کرده و چنان شکست قاطعی را بر سازمان‌ها و احزاب کمونیستی وارد آورد که حتی یک آدرس پستی از آن‌ها هم در ایران باقی نماند. تجربه‌ی بعدی مربوط به فروپاشی "اردوگاه سوسیالیستی" می‌شود، در حالی که بسیاری از کشورهای در حال توسعه در بازار جهانی سرمایه‌داری ادغام و تبدیل به قدرت‌های قابل ملاحظه‌ی منطقه‌ای و اقتصادی شده‌اند. از جمله می‌توان از چین، هند، برزیل، کره‌ی جنوبی، سنگاپور، تایوان، آفریقای جنوبی و ترکیه یاد کرد. در حالی که کشورهای امارات عربی تبدیل به مرکز سرمایه‌ی مالی و تجاری در منطقه‌ی خاورمیانه شده‌اند. هم‌زمان اوضاع اقتصادی در جمهوری اسلامی ایران است که پرده از چهره‌ی واقعی بورژوازی ملی بر می‌دارد. در حالی که ایدئولوژی مارکسیسم - لنینیسم بورژوازی ملی را پیشرو و عامل توسعه‌ی اقتصادی و رشد نیروهای مولد می‌شمارد، اما اخبار روزمره‌ی کشور از فساد گسترده مانند: اختلاس‌های میلیاردی، مفقود شدن بخشی از خزانه‌ی ملی، فرار سرمایه‌ی ملی و سرمایه‌داران به خارج، انهدام محیط زیست، رانت‌خواری مستمر، استهلاک صنایع ملی، رکود اقتصادی، مبارزه برای حقوق معوقه و فاجعه‌ی سیه‌روزی کارگران مزدی گزارش می‌دهند.

<sup>۴</sup> Vgl. Lenin, W. I. (۱۹۵۹): II. Kongress der Kommunistischen Internationale, in: Lenin-Wern-Werke, Bd. ۳۱, S. ۲۰۱ff, Berlin (ost), S. ۲۲۰f., und

مقایسه، اولیانوفسکی، ر - ۱ - (۱۹۶۰): پیشگفتار، در کمینترن و خاور، ویراستار اولیانوفسکی، ر - صفحه‌ی ۹ ادامه، تهران، صفحه‌ی ۲۰ ادامه

همان‌گونه که خواننده‌ی نقاد ملاحظه می‌کند، زمانی که آگاهی تئوریک غلط است، انرژی فعالیت سیاسی نیز در مسیر غلط آزاد می‌گردد. به بیان دیگر، خطر انحطاط جنبش کمونیستی در ایران مربوط به بحران تئوریک می‌شود و بخش اعظم آن خودکرده است. پیداست که این‌جا پرسش پیرامون عوامل واقعی تقابل آمریکا با جمهوری اسلامی نیز پدید می‌آید. به این صورت که چرا کشورهای دیگر سرمایه‌داری مانند: انگلستان، فرانسه، آلمان، چین و روسیه ظاهراً مشکلی با برنامه‌ی هسته‌ای و نفوذ جمهوری اسلامی در منطقه‌ی خاورمیانه ندارند، در حالی که برنامه‌ی دولت تراب منضبط کردن سیاست خارجی و در نهایت تغییر نظام جمهوری اسلامی در ایران است؟ برای پاسخ به این پرسش باید نخست به دلایل صعود آمریکا به رتبه‌ی هژمونی جهان سرمایه‌داری پرداخت و بعداً تناقض فلسفه‌ی سیاسی جمهوری اسلامی را با اهداف دولت آمریکا در منطقه‌ی خاورمیانه روشن ساخت که به ماهیت کشمکش این دو دولت در چهل سال گذشته پی برد.

صعود آمریکا به رتبه‌ی هژمونی جهانی از سال ۱۹۳۳ میلادی آغاز گشت. به این صورت که رئیس جمهور آمریکا، تئودور روزولت، برای مقابله با بحران اقتصادی و مهار جنبش رادیکال کارگری برنامه‌ای را با عنوان "توافق جدید" به اجرا گذاشت. در این برنامه حداقل کارمزد روزانه‌ی کارگران معین و حداکثر روزانه‌ی کار به ۸ ساعت محدود شد. از این پس، سندیکاها به عنوان نمایندگان صنفی کارگران به رسمیت شناخته شدند، در حالی که دولت یک صندوق مالی را برای تأمین بیمه‌ی همگانی و حقوق بازنشستگی کارگران مزدی ایجاد کرد. هم‌زمان کارگران از طریق مزایای فوق‌العاده در توفیق اقتصادی کارخانه سهم شدند و دولت نیز قراردادهای کار میان سندیکاها با کارفرمایان را برای تمامی کارگران معتبر شمرد و دادگاه کار را جهت نظارت بر قراردادهای کار و سرمایه برقرار ساخت. در جوار این اقدام‌های دولتی، نهادهای "تولیدکنندگان و مصرف‌کنندگان" نیز تأسیس شدند که قیمت منصفانه‌ی کالاها را معین کنند، در حالی که دولت یک نقش فعال را در سیاست توسعه‌ی اقتصادی به عهده گرفت که تا کنون در نظام سرمایه‌داری بی نظیر بود. محصول این اقدامات دولتی شکوفایی دراز مدت اقتصادی و اشتغال همگانی در آمریکا بود. به این ترتیب، شرایطی برای مصرف انبوه کالاها در برابر تولیدات انبوه که البته از طریق سیستم تیلوریستی و فوردیستی در اوایل قرن گذشته پدید آمده بود، به وجود آمد. البته این دگردیسی اقتصادی و اجتماعی با ترویج یک فرهنگ مسلط و مدرن نیز همراه بود. از جمله باید از تئاتر، فیلم‌های سینمایی هالیوود، موسیقی جاز، موزیکال برادوی و برنامه‌های سریال تلویزیونی یاد کرد که به صورت بازتاب فرهنگی جامعه‌ی مدرن آمریکا، "شیوه‌ی زندگی آمریکایی" را تبلیغ می‌کردند. به این ترتیب، یک شکل جذاب و جهان‌شمول از تولیدات صنعتی و خدماتی و بازتولید نیروی کار به وجود آمد که با در نظر داشتن تضادهای درون‌ذاتی نظام سرمایه‌داری به جامعه‌ی طبقاتی در آمریکا جلوه‌ی یک وحدت ظاهری و ثبات سیاسی را می‌داد. از این پس، آمریکا ظاهراً تبدیل به یک کشور نمونه‌ی سرمایه‌داری شد که در جوار شکوفایی اقتصادی قادر به تحکیم اصول آزادی، امنیت، برابری حقوقی شهروندان و دموکراسی سیاسی نیز به شمار می‌رفت.

پیداست که جذابیت آمریکا فقط مربوط به تبلیغات هیئت حاکمه و رسانه‌های عمومی نمی‌شد. از جمله باید از فعالیت تئوریک آنتونیو گرامشی یاد کرد که تحت مقوله‌هایی مانند: "فوردیسم" و "آمریکانیسم" به نقش هژمونی در نظام سرمایه‌داری آمریکا پرداخت. وی مقوله‌ی "هژمونی" را به معنی "توافق زره‌وار به وسیله‌ی اجبار" به کار می‌گیرد. به این

صورت که گرامشی "جامعه‌ی سیاسی" را از "جامعه‌ی مدنی" تمیز می‌دهد. جامعه‌ی سیاسی شامل قوای مقننه، قضاییه و مجریه می‌شود که ابزار اجبار به شمار می‌روند، در حالی که جامعه‌ی مدنی احزاب، سندیکاها و شوراهای را در بر می‌گیرد که البته این‌جا ابزار توافق را در یک نظام مدرن سرمایه‌داری پدید می‌آورند. از این بابت، گرامشی به جامعه‌ی مدنی "حوزه‌ی توافق" نیز می‌گوید و بر این اصل تأکید می‌کند که هژمونی از درون کارخانه رشد می‌کند. این‌جا منظور وی مشخصاً کارخانه‌ی اتوموبیل سازی فورد در آمریکا است که پس از به کاربندی باند تولید به کارگران خود روزانه ۵ دلار مزد می‌داد که در برابر تولید انبوه اتوموبیل مصرف انبوه آن‌را نیز ممکن سازد.<sup>۵</sup> در این زمان جمله‌ی معروف فورد ورد زبان‌ها بود. به این عبارت که "اتوموبیل‌ها، اتوموبیل نمی‌خرند!"<sup>۶</sup>.

بنابراین ما پس از تحقق برنامه‌ی "توافق جدید" در آمریکا با یک شکل نوین هژمونیک از دولت مدرن بورژوازی مواجه می‌شویم که نه تا کنون در نظام‌های سرمایه‌داری مشاهده و نه موضوع نقد کمونیست‌ها شده بودند. از جمله می‌توان از تحلیل لنین در کتاب "دولت و انقلاب" یاد کرد که فعالیت دولت بورژوازی را به سرکوب جنبش کارگری خلاصه می‌کند.<sup>۷</sup> از آن پس که برنامه‌ی "توافق جدید" جامعه‌ی عمل به خود گرفت، آمریکا با یک ثبات سیاسی درونی و شکوفایی اقتصادی بی نظیر مواجه شد که در عرض چهار سال، یعنی از سال ۱۹۴۰ تا ۱۹۴۴ میلادی حدود ۱۳۰٪ رشد اقتصادی داشت. به این ترتیب، بهترین شرایط ممکنه جهت شرکت آمریکا در جنگ دوم جهانی نیز مهیا گشت. همان‌گونه که پال کندی به درستی تشریح می‌کند، آمریکا صنایع تولیدی و منابع علمی خود را به مراتب بهتر از کشورهای دیگر در اختیار تکامل و تولید تجهیزات نظامی گذاشت و از این رو نیز قادر شد که هم‌زمان در دو جنگ اروپا (ایتالیا، آلمان) و خاوردور (ژاپن) شرکت کند و پیروز شود.<sup>۸</sup>

از این پس، یک نظم نوین جهانی نیز پدید آمد که روابط بین‌المللی گذشته را به کلی دگرگون ساخت. به همین دلیل نیز تئوری‌های رایج امپریالیستی توان درک اوضاع سیاسی پس از پایان جنگ دوم جهانی و اوضاع کنونی منطقه‌ی خاورمیانه را ندارند. به این صورت که آمریکا پس از پیروزی در جنگ دوم جهانی به رتبه‌ی هژمونیک جهان سرمایه‌داری صعود و کشورهای هم‌پیمان خود را در یک هیرارشی در برابر "اردوگاه سوسیالیستی" متفق کرد. همان‌گونه که ایمانوئل والرستین به درستی می‌گوید، در این هیرارشی صعود کشورها به یک درجه‌ی بالاتر امکان دارد.<sup>۹</sup> به این معنی که آمریکا از یک سو، با تشکیل مناسبات کلی تولید در سطح جهان، شرایط توسعه‌ی اقتصادی کشورهای تحت سلطه‌اش را پدید آورد. از جمله می‌توان از کشورهای جنگ‌زده مانند: آلمان و ژاپن یاد کرد که در کوتاه‌ترین مدت ممکنه همان جایگاه اقتصادی را در بازار جهانی کسب کردند که قبل از آغاز جنگ داشتند. هم‌زمان آمریکا قادر بود که از سوی دیگر، مانع استفاده‌ی دیگر کشورها از این مناسبات کلی تولید شود. برای نمونه می‌توان از جنگ‌های کره و ویتنام و

<sup>۵</sup> Vgl. Gramsci, Antonio (۱۹۶۷): Philosophie der Praxis - Eine Auswahl, Christian Reichers (Hrsg.), Frankfurt am Main

<sup>۶</sup> Vgl. Foster, J-B (۱۹۸۹): Fordismus als Fetisch, in: PROKLA, H. ۷۶, S. ۷۱ ff., Berlin

<sup>۷</sup> Vgl. Lenin, W. I. (۱۹۷۰): Staat und Revolution, in: Ausgewählte Werke, Bd. II, S. ۳۱۵ ff., Berlin (ost)

<sup>۸</sup> Vgl. Kennedy, Paul (۱۹۸۹): Aufstieg und Fall der großen Mächte, Ökonomischer Wandel und militärischer Konflikte von ۱۵۰۰ bis ۲۰۰۰, Aus dem Englischen von Catharina Jurisch, Zweite Auflage, Frankfurt am Main, S. ۵۳۲

<sup>۹</sup> Vgl. Wallerstein, Immanuel (۱۹۸۹): Der historische Kapitalismus, Hamburg

محاصره‌ی اقتصادی کشورهای "اردوگاه سوسیالیستی" یاد کرد. ما این‌جا با نقش هژمونیک آمریکا به صورت تشکیل "توافق زره‌وار به وسیله‌ی اجبار" در سطح جهان مواجه می‌شویم. پیداست که آمریکا در یک چنین نظامی نقش یک سازمان خیره را بازی نمی‌کرد، بلکه با این انگیزه آن‌را پدید آورد که به مراتب بیشتر از کشورهای تحت سلطه‌اش از آن سود ببرد، به این معنی که آمریکا امکانات مادی کشورهای دیگر را سبب شکوفایی اقتصاد ملی خویش می‌کرد و مشخصاً از منظر همین نظم نوین جهانی و رتبه‌ی هژمونیک آمریکا بود که سازمان سیا کودتای ۲۸ مرداد را بر علیه دولت ملی دکتر محمد مصدق در ایران تدارک دید.

از آن پس، که اپوزیسیون در ایران قاطعانه سرکوب شد و نظام شاهنشاهی ظاهراً به یک ثبات نسبی دست یافت، دولت جان اف کندی محمد رضا شاه را جهت اصلاحات ارضی و سیاسی در کشور تحت فشار دیپلماتیک قرار داد. موضوع اصلی این اصلاحات مربوط به اصلاحات ارضی می‌شد که از یک سو، مانعی در برابر مبارزات دهقانی مانند: چین، کره، کوبا و ویتنام پدید آورد و از سوی دیگر، اقتصاد ایران را در نظام مدرن سرمایه‌داری و تقسیم کار جهانی ادغام سازد. به این معنی که باید انبوهی از کارگران مزدی پدید می‌آمد که ارزش افزایی سرمایه را در صنایع صنعتی و منتج و در تولیدات خدماتی تضمین سازد. بنابراین اتفاقی نبود که ضرورت اصلاحات ارضی در ایران با شعار "انقلاب سفید یا انقلاب سرخ" مطرح شد.

برای اولین بار لایحه‌ی اصلاحات ارضی از طریق کابینه‌ی اقبال به مجلس ارائه شد. آیت‌الله بروجردی که معروف به اتخاذ تقیه در امور سیاسی و یکی از هواداران کوتای ۲۸ مرداد بود، از آیت‌الله بهبهانی خواست که از روابطش استفاده کند و مانع تصویب این قانون در مجلس شود. از آن پس که محمد رضا شاه از فعالیت آیت‌الله بهبهانی آگاه شد، در نامه‌ای به آیت‌الله بروجردی نوشت که اصلاحات ارضی یک برنامه‌ی به خصوص برای ایران نیست و در تمامی جهان نیز متحقق شده است. در نامه‌ای که آیت‌الله بروجردی در جواب این نامه به محمد رضا شاه نوشت، از این موضوع سخن گفت که در همه جا نظام شاهنشاهی نیز سرنگون گشته است.<sup>۱</sup> این‌جا بلافاصله این پرسش پدید می‌آید که دلیل شدت این درگیری چیست و چرا یکی از مدافعان سرسخت نظام شاهنشاهی مسئله‌ی سرنگونی محمد رضا شاه را مطرح می‌کند، زمانی که برنامه‌ی اصلاحات ارضی به پیش کشیده می‌شود؟

پاسخ این پرسش را باید در تاریخ ایران جستجو کرد. یعنی همان زمانی که تشیع دوازده امامی تبدیل به دین دولتی در ایران شد و علمای دینی نقش ایدئولوگ‌های حکومت صفوی را به عهده گرفته و به صورت مستقل از دولت مرکزی، یعنی در شکل "دولت در دولت اسلامی" در کشور مستقر شدند. از آن‌جا که حکومت صفوی به یک ایدئولوژی هم‌سنگ در برابر خلافت عثمانیان نیاز داشت و از آن‌جا که اکثر قابل ملاحظه‌ی ایرانیان به فرقه‌ی سنی اسلام اعتقاد داشتند و یا از فرقه‌های متفرق تصوف و باطنی پیروی می‌کردند، در نتیجه یک قشر از علمای تشیع دوازده امامی در ایران وجود نداشت و از این بابت، سفیران حکومت صفوی راهی لبنان، بحرین، اردون و جبال امیل شدند که علمای شیعه را جهت

<sup>۱</sup> Vgl. Feridony, Farshid (۲۰۰۰): Transformationsprozesse in einer „Islamischen Republik“ - Ökonomische, politische, und soziokulturelle Analyse der Entstehungs- und Kontinuitätsbedingungen der „Islamischen Republik Iran“, Berlin

مهاجرت به ایران متقاعد سازند. به این ترتیب، آن‌ها وعده‌ی حکومتی گرفتند که به صورت قشری از طبقه‌ی حاکم در ایران مستقر خواهند شد. عنوان "آخوند" که در زبان روزمره‌ی ایرانیان رایج است، مختصر مفهوم "آقاخوانده" می‌باشد که معنی مالک را می‌دهد. از آن‌جا که زیربنای اقتصادی ایران بر اساس رانت زمین مستقر بود، در نتیجه حکومت صفوی زمین‌های زراعی را به صورت اوقاف در اختیار علمای شیعه قرار داد که امرار معاش مستقل آن‌ها را تضمین سازد. آن‌ها هم‌زمان در بازار مسکون شدند و از طریق روابط خویشاوندی با بازاریان به خمس و زکات معاملات تجاری در بازار نیز دست یافتند. آن‌ها سپس نهادهای مستقلی از دولت مرکزی را تشکیل دادند که ساختار "دولت در دولت اسلامی" را تحکیم سازند. برای نمونه تریبون نماز جمعه، تعزیه خوانی و روضه خوانی تبدیل به نهادهای تبلیغاتی آن‌ها شدند، در حالی که مکتب‌ها، کلاس‌های قرآن و حوزه‌های علمیه نهادهای آموزشی و تربیتی علمای شیعه را تشکیل می‌دادند. هم‌زمان آن‌ها نهادهایی را اداره می‌کردند که وظایف قوای سه‌گانه را به عهده داشتند. برای نمونه دادگاه‌های شرع قوه‌ی قضاییه را تشکیل می‌دادند، ادعای مجتهدین برای تفسیر "احکام الهی" یا استنتاج طریقت از شریعت به آن‌ها وظیفه‌ی قوه‌ی مقننه را واگذار می‌کرد و قوه‌ی مجریه‌ی علمای شیعه، همان لوتی‌ها و میدانی‌ها بودند که شبیه قوای دولت‌های مستبد در روزهای عاشورا و تاسوعا برای ابراز قدرت و جهت ارباب اقلیت‌های دینی به سینه‌زنی، زنجیرزنی و قمه‌زنی در خیابان‌ها می‌پرداختند. به غیر از زیربنا و ساختار مستقل "دولت در دولت اسلامی" یک توجیه دینی و ایدئولوژیک نیز وجود داشت که البته از طریق آخرین امام جمعه‌ی پایتخت حکومت صفوی، سید محمد باقر مجلسی به عنوان "مکتب اصولی" متکامل شد و به استقلال علمای شیعه از حکومت مرکزی رسمیت می‌داد. به این معنی که "مکتب اصولی" از یک سو، میان فکر و ذکر تفاوت می‌گذارد و وظیفه‌ی مجتهد را فکر و وظیفه‌ی مقلد را ذکر می‌خواند و از سوی دیگر، هدایت امت اسلامی را تا پایان غیبت کبرا و ظهور امام زمان به عهده‌ی مجتهدان شیعه می‌گذارد. از این منظر تمامی مجتهدان با توافق (اجماع) مسئول هدایت مؤمنان شیعه محسوب می‌شوند و ساختار "دولت در دولت اسلامی" یک شکل پلورالیسم داخلی را به خود می‌گیرد. به بیان دیگر، اصلاحات ارضی و سیاسی محمد رضا شاه که تحت عنوان "انقلاب سفید" در کشور مطرح شد، استقلال "دولت در دولت اسلامی" را از حکومت مرکزی در معرض خطر قرار داده و تنها از این بابت بود که آیت‌الله بروجردی مسئله‌ی سرنگونی نظام شاهنشاهی را به پیش کشید. البته دولت در این دوران عقب نشینی کرد و پس از وفات آیت‌الله بروجردی بود که کابینه‌ی امینی دوباره لایحه‌ی اصلاحات ارضی و همراه با آن قانون انتخابات ایالتی و ولایتی را جهت تصویب به مجلس ارائه کرد.

از آن‌جا که در این دوران یک آیت‌الله متشخص در رأس علمای شیعه قرار نداشت، در نتیجه یک شیخ نه چندان گمنام به نام روح‌الله خمینی تلگرامی به محمد رضا شاه نوشت و به حق رأی اقلیت‌های مذهبی و زنان اعتراض کرد. به بیان دیگر، تحت آن شرایطی که ایران در آستانه‌ی ادغام در نظام مدرن سرمایه‌داری و تقسیم کار جهانی بود، یک قشر از علمای شیعه حاضر نمی‌شد که به عنوان ایدئولوگ حکومتی نقش محمد رضا شاه را به عنوان "ظل‌الله فی‌العرض" برای مردم ایران موجه سازد. از آن پس که انگیزه‌ی حکومت شاهنشاهی جهت شناخت رسمی و ایجاد روابط دیپلماتیک با کشور اسرائیل و تصویب قانون مصونیت حقوقی شهروندان آمریکا در ایران بر ملا شد، این نزاع ابعاد بسیار گسترده‌تری به خود گرفت. سرانجام در پی رفراندومی که حکومت جهت تأیید اصلاحات ارضی و سیاسی در کشور تدارک دیده



بود، مقاومت اسلامیان به خیابان کشیده شد که البته به سرکوب تظاهرات و تبعید خمینی از کشور انجامید. برخی از طلاب جهت اعتراض به تبعید خمینی بر بام حوزه‌ی علمیه‌ی قم بسط نشستند که توسط قوای انتظامی به پایین پرتاب شدند. در این دوران اسدالله اعلم نخست وزیر کشور بود که انگیزه‌ی دادرسی و اعدام خمینی را داشت که البته این امر با وساطت آیت‌الله شریعتمداری و برخی از درباریان یا نفوذ منتفی شد.

همان‌گونه که خواننده‌ی نقاد ملاحظه می‌کند، حکومت شاهنشاهی پهلوی با یک بحران ایدئولوژیک مواجه بود. با وجودی که محمد رضا شاه خود را وارث تاریخ ۲۵۰۰ ساله‌ی کشور نیز می‌شمرد، اما به یک تفسیر مدرن از اسلام هم نیاز داشت که مقاومت اقشار سنتی و دینی کشور را در برابر برنامه‌های آبادانی و توسعه اقتصادی و اراده‌ی حکومت مرکزی منفع‌سازد. به بیان دیگر، نظام شاهنشاهی قادر نبود که با استفاده‌ی تنها از سازمان اطلاعات و قوای مجریه‌ی کشور قدرت سیاسی خود را تثبیت سازد و جهت مبارزه با "ارتجاع سیاه و سرخ" به یک ایدئولوژی جدید و مناسب نیز احتیاج داشت. این ایدئولوژی باید به صورت یک آگاهی از اوضاع وارونه پدید می‌آمد و افکار عمومی را به سلطه‌ی خویش می‌کشید. به این معنی که انسان‌ها باید متقاعد می‌شدند که با وجود تضادهای درون‌ذاتی و عریان طبقاتی، اما وقایع اجتماعی در راستای تحقق منافع خود آن‌ها سپری می‌شود. اقشار فرودست و کارگران کشور باید به صورت سازنده در "انقلاب شاه و مردم" شرکت می‌کردند و با وجود کاستی‌ها و بحران‌های ناشی از اهداف دولتی منافع آتی خود را در پیروزی "انقلاب سفید" می‌دیدند. به این ترتیب، اقشار سنتی و دینی کشور به انفعال کشیده و انبوه فرودستان جامعه قانع می‌شدند که اوضاع ابژکتیو به صورت "ابژکتیو" غلط است و مشخصاً با همین منظور بود که حسینیه‌ی ارشاد در تهران و سازمان اوقاف و سپاه دین در کشور تأسیس شدند.

از جمله باید از فعالیت‌های تثوریک علی شریعتی در حسینیه‌ی ارشاد یاد کرد که از قرار معلوم در پی یک تفسیر "لیبرال و مدرن" از اسلام بود. اما از آن‌جا که اسلام اصولاً با مدرنیته، لیبرالیسم و تمدن در تضاد است، در نتیجه محصول کار ایشان هم چیز دیگری از آب در آمد. به این معنی که وی میان "شیعه‌ی صفوی" و "شیعه‌ی علوی" تفاوت گذاشت و "شیعه‌ی صفوی" را مسبب ترویج فرهنگ قسمت و انتظار به ظهور یک ناجی خواند. ما این‌جا با نقد شریعتی از "جهان‌گریزی منفعل" مواجه می‌شویم. وی در برابر به تبلیغ برای "جهان‌گریزی فعال" پرداخت و آن‌را به صورت ایمان به ایثار و شهادت به "شیعه‌ی علوی" نسبت داد و سپس در تاریخ تشیع دوازده امامی روندی را به عنوان "جبر کلی تاریخی" کشف کرد. به این معنی که انگاری "امت اسلامی" به صورت ناگزیر به سوی "جامعه‌ی بی طبقه‌ی توحیدی" در حرکت است. لیکن شریعتی شرط تشدید این روند را به مجاهدت مؤمنان، یعنی همان جنبه‌های اخروی "شیعه‌ی علوی" مانند: ایثار و شهادت نسبت داد.<sup>۱۱</sup>

همان‌گونه که خواننده‌ی نقاد ملاحظه می‌کند، تفسیر شریعتی از اسلام در یک بستر تاریخی و فرهنگی متکامل می‌شود که با تاریخ فرهنگی کشورهای مدرن، یعنی با رفرماسیون، روشنگری و سکولاریسم اصولاً بیگانه است. پیداست که یک چنین تفسیر اخروی و فوق ارتجاعی از اسلام فقط زمانی تبدیل به قدرت ذهنی یک جنبش اجتماعی می‌شود که هم زمینه‌ی مناسب مادی آن نیز پدید آمده باشد و هم انتقاد قابل ملاحظه‌ای به آن وارد نیاید. این اوضاع پس از شکست

<sup>۱۱</sup> مقایسه، شریعتی، علی (۱۳۳۶): انسان و اسلام - ایدئولوژی و تمدن. (محل انتشار ندارد). شماره ثبت ۹۵۶ - ۱۴۰۷، صفحه‌ی ۵۷ ادامه

اصلاحات ارضی در کشور به وجود آمد. به این صورت که از یک سو، انبوه کشاورزان از روستاها و زمین‌های زراعی خود رانده و به صورت کارگران مزدی در حلی آبادهای همجوار شهرهای بزرگ مسکون شدند، در حالی که از سوی دیگر، نه یک نظریه‌ی مدرن و سکولار در نقد نظریات شریعتی وجود داشت و نه یک افق درون‌ذاتی جهت تشکیل سوسیالیسم پدید آمده بود. به بیان دیگر، از آن‌جا که قدرت ذهنی بستگی به توازن قوا دارد و قدرت یکی نشانه‌ی ضعف دیگری و بر عکس است، در نتیجه نظریات جریان‌های اسلامی تبدیل به قدرت مسلط ذهنی دوران قیام بهمن شدند. افزون بر این، اسلامیان به بهترین امکانات ممکنه جهت مصادره‌ی قیام دسترسی داشتند. آن‌ها نه تنها بحث‌های خود را مدون کرده و افکار عمومی را به سلطه‌ی قدرت ذهنی خویش کشیده بودند، بلکه ساختار "دولت در دولت اسلامی" را نیز در اختیار داشتند و مستقل از حکومت مرکزی فعالیت می‌کردند. بنابراین اتفاقی نیست که پس از سرنگونی نظام شاهنشاهی تشکیل "امت اسلامی" تبدیل به وظیفه‌ی دولت و در قانون اساسی جمهوری اسلامی مدون شد. به بیان دیگر، فلسفه‌ی سیاسی اسلام اصولاً مبتنی بر رابطه‌ی دولت با ملت نیست و مرزهای ملی را به رسمیت نمی‌شناسد. از منظر اسلامیان هر جا که مسلمانان زندگی می‌کنند، آن‌جا متعلق به امت اسلامی است.

نظریه‌ی امت اسلامی با استناد به قرآن و احادیث پیامبر اسلام توجیه می‌شود. به این صورت که محمد در دوران ۲۳ سال رسالت خود قرآن را به صورت یک مانیفست جهت تشکیل حکومت اسلامی پدید آورد.<sup>۱۲</sup> این‌جا تشکیل حکومت به معنی تعیین حد و مرز در برابر دشمنان بیرونی و درونی امت اسلامی است. به این صورت که محمد از طریق آیات قرآن دشمنان بیرونی حکومت اسلامی را به عنوان کافران، مشرکان و اهل کتاب معین کرد، در حالی که از سوی دیگر، دشمنان درونی آن‌را فاسق، منافق، مرتد، ملحد، محارب و مفسد نامید. سپس وی از هواداران خود به عنوان متقیان و متعقلان یاد کرد که البته این مقوله‌ها تنها شامل آن مسلمانانی می‌شوند که به بیعت با پیامبر الله پایبند هستند و به وی خمس و زکات می‌پردازند. به این ترتیب، سیاست حکومت اسلامی در تشکیل دارال‌الحرب و دارالاسلام متمایز می‌شود. دارال‌الحرب منطقه‌ی نظامی و محوطه‌ی جهاد جهت نابودی کافران و مشرکان است و آن تنها زمانی به پایان می‌رسد که همه‌ی ادیان یکسره تابع الله شده باشند. به بیان دیگر، همه‌ی انسان‌ها باید مسلمان شوند و به دین پیامبر خاتم ایمان بیاورند. دارالاسلام سرزمین امت اسلامی و وظیفه‌ی خلیفه ایجاد وحدت کلمه است که البته نه با منطق و گفتگو با مخالفان، بلکه بنا بر قرآن با اعمال خشونت و با حذف فیزیکی آن‌ها متحقق می‌شود. در این ارتباط خلیفه اختیارات تام دارد که به شرح زیر در آیه‌ی ۳۰ سوره‌ی البقره (۲) توجیه می‌شود:

«بیاد آر آنگاه که پروردگارت فرشتگان را فرمود، من در زمین خلیفه خواهم گماشت، گفتند پروردگارا آیا کسانی خواهی گماشت که در زمین فساد کنند و خون‌ها ریزند و حال آن‌که ما خود تو را تسبیح و تقدیس می‌کنیم، خداوند فرمود من چیزی (از اسرار خلقت بشر) می‌دانم که شما نمی‌دانید.»

همان‌گونه که خواننده‌ی نقاد ملاحظه می‌کند، خلیفه‌ی مسلمانان مشروعیت خود را نه از ملت و یا امت اسلامی، بلکه مستقیماً از الله کسب می‌کند. منتها طرح این مسئله به این معنی نیست که ما این‌ها با یک نظام مطلق‌گرا مواجه هستیم.

<sup>۱۲</sup> مقایسه، فریدونی، فرشید (۲۰۱۰): قرآن - وحی الهی جهت رستگاری مسلمانان یا مانیفست تشکیل حکومت اسلامی؟، در آرمان و اندیشه، جلد پانزدهم، صفحه‌ی ۲۴۷ ادامه، برلین

برای نمونه قرآن به مسلمانان هشدار می‌دهد، تا زمانی که در جهاد پیروز هستند، صلح نکنند، اما اگر مواجه با خطر شکست شدند، صلح کنند، قرآن مسلمانان را تهدید می‌کند که هرگز با مشرکان، کافران، منافقان و اهل کتاب دوستی نکنند، اما اگر از آن‌ها می‌هراسند، با آن‌ها دوستی کنند. در حالی که مجازات ارتداد بنا بر شریعت اسلامی مرگ است، اما قرآن حتا انکار الله و اسلام را اگر صوری باشد و منجر به نجات جان یک مسلمان گردد، قابل مجازت نمی‌شمارد. ما همین رفتار را در رابطه با مسائل عرفی مسلمانان نیز می‌یابیم. برای نمونه قرآن خوردن گوشت مرده و گوشت خوک و نوشیدن خون را برای مسلمانان اکیداً ممنوع می‌کند، در حالی که اگر جان یک مسلمان در معرض خطر گرسنگی باشد، خوردن آن‌ها را مجاز می‌شمارد. به بیان دیگر، ما نزد اسلامیان با یک فلسفه‌ی سیاسی مصلحت‌گرایی مواجه هستیم که به معنی یک عقب‌نشینی لحظه‌ای و سازمان‌دهی شده جهت تجدید قوا و تعرض دوباره به دارالحرب و دارالاسلام است. به این معنی که اسلامیان هیچ‌گاه از تشکیل امت اسلامی منصرف نمی‌شوند و مانند یک سپاه عمل می‌کنند که پس از شکست و جهت تجدید قوا و تهاجم دوباره گام به گام به عقب می‌نشینند و در همان زمان کشتار و مستقرات نظامی را منهدم می‌کند که از فشار دشمن خود بکاهد.

این مقوله‌ی "مصلحت" به خصوص در اواخر جنگ ایران با عراق تبدیل به یک کشمکش شرعی میان هواداران فقه سنتی با نظریه‌پردازان فقه پویا شد. سرانجام خمینی در سال ۱۹۸۷ میلادی برای فقه پویا موضع گرفت و مسئله‌ی مصلحت نظام را به پیش کشید. به این صورت که وی فتوایی را صادر کرد که بعدها معروف به "فتوای ولایت مطلقه‌ی فقیه" شد. این‌جا خمینی حکومت اسلامی را متعلق به ولایت پیامبر و جزء اصول دین می‌شمارد که البته نسبت به رعایت فروع دین اولویت می‌گیرد. به بیان دیگر، خمینی از طریق این فتوا به تداوم نظام جمهوری اسلامی نسبت به رعایت فروع دین مانند: نماز، روزه، خمس، زکات، حج، جهاد، امر به معروف و نهی از منکر اولویت داد.<sup>۱۳</sup> پذیرش بیانیه‌ی ۵۹۸ شورای امنیت جهت پایان جنگ با عراق و قتل عام زندانیان سیاسی نیز فقط با درک مضمون مقوله‌ی "مصلحت" ممکن است که البته در اشکال "جام زهر" خمینی و "نرمش قهرمانانه‌ی" خامنه‌ای مطرح می‌شوند و فلسفه‌ی سیاسی نظام جمهوری اسلامی ایران را قابل نقد و ارزیابی می‌کند. به بیان دیگر، اسلامیان تنها زمانی به عقل می‌آیند که سنبه‌ی زور به اندازه‌ی کافی قوی باشد و هیچ‌گاه از فشار خود نکاهد. تنها از این طریق است که اسلامیان مخرب، مرتجع و متعرض به عقب رانده می‌شوند و "تقیه" بر می‌گزینند.

ما حال اگر با در نظر داشتن مضمون مقوله‌ی "مصلحت" روابط جمهوری اسلامی ایران با آمریکا را در عرض چهل سال گذشته به صورت اجمالی مرور کنیم، بعداً به بهترین وجه ممکنه به سه عامل اصولی تقابل این دو کشور در منطقه‌ی خاورمیانه پی می‌بریم. اول، نقش هژمونیک آمریکا در جهان مدرن سرمایه‌داری است که البته پس از فروپاشی "اردوگاه سوسیالیستی" متزلزل و با انگیزه‌ی چین جهت صعود به صدر هیرارشی جهانی در معرض خطر قرار گرفته است. به این معنی که نه در برابر جهان مدرن سرمایه‌داری یک دشمن قابل ملاحظه مشاهده می‌شود که آمریکا همپیمانان خود را بر علیه آن متحد سازد و نه تحت شرایط موجود کشورهای اروپایی بی چون و چرا به سلطه‌ی ایالات متحده تن می‌دهند. از

<sup>۱۳</sup> مقایسه، فریدونی، فرشید (۲۰۳۳): بحران فقه سنتی و محدودیت‌های فقه پویا برای تحقق حقوق بشر در ایران، در آرمان و اندیشه، جلد یکم، صفحه‌ی ۳۹ ادامه، برلین

این منظر انگیزه‌ی دولت ترامپ برای استقرار یک نظام پرو آمریکا در ایران و تسلط بر منطقه‌ی خاورمیانه و کشورهای خلیج فارس نیز به درستی روشن می‌گردد. دوم، سیاست خارجی جمهوری اسلامی جهت تشکیل امت اسلامی در کشورهای خاورمیانه به رهبری خود است که البته نوک تیز پیکان آن به سمت انهدام کشور اسرائیل سمت می‌گیرد. سوم، سیاست مصلحت‌گرایی نظام جهت تدام جمهوری اسلامی است که در برابر کشورهای دیگر کاملاً مناسب عمل می‌کند، البته بدون این‌که از قتل و سرکوب مخالفان خود در داخل و خارج از کشور و تحقق اهداف منطقه‌ایش چشم‌پوشد. برای نمونه شعار اسلامیان "جنگ، جنگ تا پیروزی" و هدف آن‌ها "صدور انقلاب اسلامی" به کشورهای همجوار بود. اما نظام جمهوری اسلامی پس از پذیرش بیانیه‌ی ۵۹۸ شورای امنیت همین سیاست را از طریق دیگری دنبال کرد. برای نمونه می‌توان از حمایت دولت ربانی جهت استقرار یک حکومت شیعه در افغانستان، سازمان‌دهی حزب‌الله در لبنان و پشتیبانی مالی از حماس جهت مبارزه با کشور اسرائیل، حمایت نظامی و مالی از قیام حوسی‌های یمن جهت تضعیف دولت عربستان، شرکت در سرکوب بهار عربی در سوریه و حمایت نظامی از دولت بشار اسد یاد کرد. نتیجه‌ی سیاست خارجی جمهوری اسلامی جنگ شیعه با سنی در منطقه است که ما را به دوران حکومت شاه اسماعیل صفوی و سلطان سلیم دوم می‌کشاند. به این صورت که کشورهای عربی از قوای طالبان و داعش در برابر نفوذ جمهوری اسلامی در منطقه استفاده می‌کنند. در تمامی این مدت جمهوری اسلامی با وجود گروگان‌گیری و آمریکا ستیزی عریان روابط پشت‌پرده‌ی دیپلماسی با ایالات متحده را حفظ کرده است. از جمله می‌توان از همکاری اطلاعاتی سازمان سیا با جمهوری اسلامی درباره‌ی جاسوسان شوروی در ایران یاد کرد. نمونه‌ی بعدی سفر ماک‌فارلن به ایران جهت انتقال تجهیزات جنگی به سپاه پاسداران و بعداً صرف نظر یک جانبه‌ی ایران از فعالیت هسته‌ای است که البته پس از واقعه‌ی ۱۱ سپتامبر و جهت ممانعت از حمله‌ی آمریکا به کشور اتخاذ شد. همین مسئله در مورد معاهده‌ی موسوم به "برجام" نیز صدق می‌کند که زیر فشار تحریم‌های گسترده‌ی جهانی و با در نظر داشتن مصلحت نظام منعقد شد.

#### نتیجه:

موضوع نقد این نوشته دو نکته است. اول این‌که، با استناد به ایدئولوژی مارکسیسم - لنینیسم و تئوری‌های موجود امپریالیستی نه روابط بین‌المللی و نظم جهانی قابل درک هستند و نه می‌توان با استفاده از آن‌ها به یک سیاست راه‌بردی برای جنبش کمونیستی - کارگری دست یافت. دوم این‌که، هم‌اکنون دو جریان فوق‌ارتجاعی مانند جمهوری اسلامی و دولت ترامپ که در کمونیست‌ستیزی توافق کامل دارند، در برابر یک‌دیگر دشمنانه صف‌آرایی کرده‌اند. به بیان دیگر، تقابل جمهوری اسلامی با دولت آمریکا فقط تا این‌جا مربوط به کمونیست‌ها می‌شود که از شرکت مردم و قربانی شدن طبقه‌ی کارگر در این جنگ احتمالی ممانعت کنند و سیاست خود را مستقیماً به سوی سرنگونی نظام، انهدام "دولت در دولت اسلامی" و تشکیل اداره‌ی شورایی کشور سمت دهند.

#### منابع:

Feridony, Farshid (۲۰۰۰): Transformationsprozesse in einer „Islamischen Republik“ - Ökonomische, politische, und soziokulturelle Analyse der Entstehungs- und Kontinuitätsbedingungen der „Islamischen Republik Iran“, Berlin

Foster, J-B (۱۹۸۹): Fordismus als Fetisch, in: PROKLA, H. ۷۶, S. ۷۱ff., Berlin

Gramsci, Antonio (۱۹۶۷): Philosophie der Praxis - Eine Auswahl, Christian Reichers (Hrsg.), Frankfurt am Main

Kennedy, Paul (۱۹۸۹): Aufstieg und Fall der großen Mächte, Ökonomischer Wandel und militärischer Konflikte von ۱۵۰۰ bis ۲۰۰۰, Aus dem Englischen von Catharina Jurisch, Zweite Auflage, Frankfurt am Main

Lenin, W. I. (۱۹۷۰): Der Imperialismus als höchstes Stadiums des Kapitalismus, in: Ausgewählte Werke, Bd. I, S. ۷۶۳ff., Berlin

Lenin, W. I. (۱۹۵۹): II. Kongress der Kommunistischen Internationale, in: Lenin-Wern-Werke, Bd. ۳۱, S. ۲۰۱ff, Berlin (ost)

Lenin, W. I. (۱۹۷۰): Staat und Revolution, in: Ausgewählte Werke, Bd. II, S. ۳۱۵ ff., Berlin (ost)

Wallerstein, Immanuel (۱۹۸۹): Der historische Kapitalismus, Hamburg

اولیانوفسکی، ر - ۱ - (۱۹۶۰): پیشگفتار، در کمینترن و خاور، ویراستار اولیانوفسکی، ر

شریعتی، علی (۱۳۳۶): انسان و اسلام - ایدئولوژی و تمدن، (محل انتشار ندارد)، شماره ثبت ۹۵۶ - ۱۴،۷،۳۶

فریدونی، فرشید (۲۰۱۰): قرآن - وحی الهی جهت رستگاری مسلمانان یا مانیفست تشکیل حکومت اسلامی؟، در آرمان و اندیشه، جلد پانزدهم، صفحه ۲۴۷ ادامه، برلین

فریدونی، فرشید (۲۰۳۳): بحران فقه سنتی و محدودیت‌های فقه پویا برای تحقق حقوق بشر در ایران، در آرمان و اندیشه، جلد یکم، صفحه ۳۹ ادامه، برلین

فریدونی، فرشید (۲۰۰۶): تاریخ دین‌داری و فلسفه‌ی دولت‌مداری در ایران، در آرمان و اندیشه، جلد سوم، برلین

فریدونی، فرشید (۲۰۰۷): نبرد تمدن‌ها یا بحران هژمونی؟ - نقدی بر سیاست اقتصادی آمریکا در خاورمیانه و ضرورت همبستگی و همکاری جهانی، در آرمان و اندیشه، جلد پنجم، برلین

فریدونی، فرشید (۱۹۹۸): مارکس یا لنین؟ - نقدی بر آگاهی تئوریک و پراکسیس سیاسی بلشویسم، در آرمان و اندیشه، جلد یازدهم، صفحه ۴۵ ادامه، برلین

قرآن مجید (۱۳۷۰): ترجمه و تفسیر حاج شیخ مهدی الهی قمشه‌ای، تهران